

بعدها معلوم شد اهل نمازیم!

کاتوزیان در دفتر ایام من



دکتر محسن محبی

استاد حقوق بین‌الملل - رییس مرکز امور حقوقی بین‌المللی

درآمد



در مردادماه سال ۱۳۷۴ - بیست سال قبل - دکتر کاتوزیان در مسیر راه به آمریکا، یکی، دو شب در شهر لاهه هلند، بیتوته کرد. و این به بیت‌الشرف دکتر منصوریان بود. آن شب را در خاطرات روزنامه ثبت کردم. همچنان که سوانح احوال و حوادث ایام دیگر را علی قدر مرتبتم، ثبت کردم و می‌کنم. ابتدا خرده‌برداشت‌های خودم را از او می‌آورم به عنوان نگاهی به قامت استادی. و بعد گزارش آن دیدار را به عنوان ادای دین. که او را بر ذمه حق تعلیم است. گرچه او را دینی بزرگ‌تر از اینهاست بر گردن نسل من و بعد از من. تا نسل امروز و تا چنددی در آینده. تا استاد دیگری بیاید و خرده او را برگزید. باری هر دو بخش را با مختصر جرح و تعدیل می‌آورم. هم برای این که فرمود اذکرو موتاکم بالخیر. و هم به رعایت حال افرادی که نامشان در آن دیدار رفته. نیز به اقتضای روزگار و لوازم آن. الغرض، هر دو بخش به نقل از آن دفتر ایام است. اما تیرها افزوده شده.

خرده‌برداشت‌ها: نگاهی به قامت استادی

بی‌تعارف، یک رکن استوار بنای حقوق ایران است. به‌ویژه حقوق خصوصی. از معدود کسانی است که قدر نقد عمر را دانسته. و آن را به تحقیق و تدریس مستمر، آراسته. و بی‌اعتنا به جدال مدعیان و جنجال جاهلان، لطافت بدیع را از متون فقهی بیرون کشیده و از کلمات خاموش قانون، استنباط‌های تازه به دست داده است. یک پای در سنت فقهی، یک دست در حقوق جدید و هر دو چشم گشوده بر نیازهای تازه اجتماعی، الحق دبیای حقوق مدنی معاصر را خوش یافته و پاداش خود را یافته. از نسل دوم حقوقدانان حقوق مدرن ایران است. اگر نسل اول را دکتر امامی و شایگان و منصورالسلطنه و نقابت و صدیق حضرت و... بدانیم، او و هم‌سالانش نسل دومند. راستی ما کجای تاریخ حقوق ایستاده‌ایم. اگر هر آینه ایستاده‌ایم.

به نظرم بزرگ‌ترین کارش، همین شیوه تحقیق و رویکردی است که در تحلیل موضوعات حقوقی دارد. با این که منطبق حقوق بیشتر ارسطویی است، کاتوزیان به کمک دیالکتیک که بین اصول حقوقی - و فقهی - و احکام قانون و واقعیات اجتماعی و نیازهای موجود، درمی‌اندازد، خوش سنت‌سازی می‌کند. و در این کار، هوش و ذوق منحصری دارد. البته سایر استادان حقوق مدنی، این شیوه را نمی‌پسندند و آشکارا انتقاد می‌کنند. دکتر شهیدی اخیراً آمده بوده لاهه. در همین زمینه‌ها صحبت می‌کردیم. و من سبک کار و نگاه دکتر کاتوزیان را می‌ستودم و می‌گفتم بعضی آراء و نظرات ایشان، در دعاوی بین‌المللی ایران، خیلی مفید و راهگشاست. دکتر شهیدی برآشفت و گفت مگر نظام حقوقی تابع مصالح دعاوی است! نمی‌شود به بهانه حل مشکلات یا پاسخ به نیازهای حادث، مبانی را به هم زد. یا به بهانه عدالت، قاعده حقوقی را خودسرانه تفسیر کرد. حقوق که نباید پیرو مسائل مستحدث باشد. حقوق، مثل ریاضیات است. حتی عرف را باید در پرتو قانون تفسیر کرد. دکتر شهیدی سابقه تحصیلات حوزوی دارد و در فرانسه هم خوب درس خوانده بود. شیوه خاصی داشت در استنباط و تفسیر و البته تدریس. در دوره فوق لیسانس حقوق خصوصی رساله‌ام ابتدا با مرحوم دکتر امامی بود. تاخیر کردم. انقلاب شد و دکتر امامی رفت به دیار باقی. با شهیدی گرفتم. نعم البذل فی تلک الايام.

دکتر کاتوزیان حقوقدانی است پرمایه. محقق است امین و دقیق با یک نگرش مبتنی بر عقل‌گرایی - همراه با ذوق ادبی و روشن‌بینی معنوی. انس دیرینه‌اش با منابع فقهی و استفاده از درس شریعت سنگلجی و دکتر سیدحسین امامی و شهابی، ذوق و فهم فقهی او را شکل داده و او را به سرچشمه‌ای پایان‌ناپذیر رسانده. جایگاه رفیع و برتری علمی‌اش در حقوق مدنی ایران عجلالتا بلامنازع است. و خودش هم بر این نکته خوب واقف است. رحمانه‌امرا عرف قدره و لم یتعد طوره. همین‌ها، سرمایه بزرگی برای او تدارک کرده و او را مستغنی کرده. همین آزادگی و استغنائی از ظواهر و امکانات مادی و مالی، باعث شده باوجود عسرت در زندگی شخصی دست به سوی اصحاب قدرت و مکتب دراز نکند. شگفتا که همین آزادگی و جایگاه علمی‌اش، موجب گردید که اصحاب قدرت و اذنان آنها در شتعت و سعابت او بکوشند. اما او همیشه به این اتهامات و شتعت‌هایی اعتنا نکرده. دامن خود

را از هیاهو برچیده و از کنج تنهایی که ناگزیر به آن رانده شد، گنج حضور آفرید. مصداق این شعر مولانا است: داد جارویی به دستم آن نگار / گفت از دریا غباری بر بیار. پس، دست به قلم برد و از آسمان ذهن و دریای عشق، غبارها برگرفت. و دفترها نوشت که تا این سال‌ها (۱۳۷۴) گویی به ۲۰ جلدی می‌رسد.

از دفتر ایام:

۸ / مرداد ۱۳۷۴ - لاهه

آقای دکتر ناصر کاتوزیان می‌رود که فرزندانش را در آمریکا ببیند. ترتیبی داده‌اند که از لاهه برود. یک، دو شب مهمان آقای دکتر منصوریان است. من با آقای اشراق رفتم دیدنش در منزل آقای منصوریان. پس از سال‌ها می‌دیدمش. همان‌طور صحیح و سالم و قیراق. موقر و باصلاط و متین. یک استاد حقوق به تمام معنی. با همه لوازمش. شاگردش بودم در سال‌های ۱۳۵۰ که دانشجوی حقوق بودم و درس‌های حقوق مدنی را با او گذراندم. استاد بلامنازع حقوق مدنی است در ایران. اوائل، با انقلاب همراه بود ولی بعدا طردش کردند و حتی از دانشکده حقوق اخراج جفا کردند در حقیقت. به عنوان این که پای نامه اعتراض به لایحه قصاص را در سال ۱۳۵۸ امضا کرده بود. اگر استاد حقوق حق نداشته درباره یک لایحه قانونی حرفی بزند، پس کی لایق و شایسته است؟ منتها فضای سیاسی آن روزها داغ‌تر از این حرف‌ها بود. انقلاب قانون خودش را دارد و با همه یک جور معامله می‌کند. حتی اگر استادی باشی در قد و قامت کاتوزیان. باری، آن محفل اخوانی جای بحث‌های حقوقی نبود. ضرورتی هم نداشت. از او خواستم خاطرات بگوید و دردلدی کند. پذیرفت. صاحب‌خانه ضبط صوتی گذاشت و من هم یادداشت برداشتم. به لحاظ اهمیت حرف‌هایش که بعضی از آنها جنبه تاریخی دارد، خلاصه آن را در این دفتر می‌نویسم. گفت:



متولد ۱۳۱۰ هستم در تهران، اما برای این که بتوانم در دادگستری استخدام شوم کبر سن گرفتم و سال تولدم ۴ سال جلو رفت. شد ۱۳۰۶. دبیرستان را مدرسه علمیه رفتم. یک معلم داشتم به نام میرافضلی که اهل شعر و مثنوی بود. معلم عربی بود و متن درس را از نهج‌البلاغه انتخاب می‌کرد. عوالم عرفانی داشت و کلاسش گرم بود. دم او در من کارگر افتاده بود. در سال ۱۳۳۱ فارغ‌التحصیل شدم. زمان موسی عمید. مشاغل، ابتدا تقریرنویسی دادگاه استان مشهد. با امضای لطفی وزیر دادگستری مرحوم دکتر مصدق. سال ۱۳۳۲ آمدم تهران که کودتا شد. بعد قاضی علی‌البدل شدم در اراک. سال ۱۳۳۴ دوره دکتری تشکیل شد. من هم شرکت کردم اما فقط امتحان زبان فرانسه دادم و چون شاگرد اول بودم پذیرفته شدم. سال ۱۳۳۸ از رساله‌ام دفاع کردم و شدم دکتر حقوق. بعد قاضی علی‌البدل دادگاه بخش تهران شدم. هم‌کلاسی‌هایم در دوره دکتری: حسینی‌نژاد، باقر عملی که بعداً وزیر دادگستری شد و موحد. سال ۱۳۳۸ رییس دادگاه بخش شعبه ۴ تهران، بعد رییس شعبه ۲۷ دادگاه شهرستان تهران شدم. همین سال‌ها دکتری هم می‌خواندم. عنوان رساله‌ام وصیت است که چاپ شد. استاد راهنمای من در دکتری، مرحوم دکتر سیدحسین امامی بود که امام‌جمعه تهران بود. هیأت ژوری هم سنگلجی و عمید و خود مرحوم امام‌جمعه بودند. تا سال ۱۳۴۲ در عدلیه بودم و سال ۱۳۴۴ با زحمت منتقل شدم به دانشکده حقوق. تا حالا و ۳۲ سال است درس می‌دهم. طول خدمت قضایی‌ام از سال ۱۳۳۱ تا حالا می‌شود ۴۳ سال که ۱۲ سال آن را منتظر خدمت بوده‌ام. دوبار در زمان شاه، یکبار پس از شاه و در زمان انقلاب.

زمان وزارت دکتر امینی سال ۱۳۴۰ منتظر خدمت شدم. مبشری رییس بازرسی کل کشور بود. ما یک دورهای داشتیم که قضات روشن‌فکر در آن بودند مثل حاج سیدجوادی، خزاعی، احمدیان، شهاب فردوس، مبشری و چند تن دیگر. در این جلسات بحث می‌کردیم درباره وضع عدلیه و بهبود آن. روزی مبشری گفت ما که همواره انتقاد داریم که عدلیه خراب است، حالا دست خودمان است و باید کاری کنیم. مبشری رییس بازرسی بود. من را فرستاد مشهد برای بازرسی دادگستری. رفتم بیرجند که خطه اسداله علم بود. حتی دعوتم کردند منزل علم. لابد به قصد تمشیت امورا! گزارشی نوشتیم که حین نوشتن آن گریه می‌کردم. مفاسد و نفوذهای علم و دار و دست‌هاش را نوشتیم. در ۴۰ صفحه. دادم به الموتی وزیر عدلیه که اگر می‌خواهد خدمتی بکنید، باید نشان دهید دادگستری قدرت دارد. جنایات علم را باید افشا کنید. اینها آدم می‌کشند و خفه می‌کنند و همه جا نفوذ دارند. الموتی، دادستان بیرجند را معلق کرد. دیگر از کسانی که در گزارش بحث شده بود سلحشور و یغمایی و یکی، دو نفر دیگر بودند. که حزبی بنام «سومکا» درست کرده بودند



و در منطقه نفوذ داشتند. و مرتب علیه ما جوسازی می کردند که اینها (یعنی ما) بازرس های دادگستری، تودهای هستیم... که البته بعدها معلوم شد اهل نمازیم! هیات بازرسی من بودم، فتح الله بنی صدر و یک نفر سوم که یادم نیست. برگشتیم تهران. از بد حادثه علم شد نخست وزیر و خوش بین شد وزیر عدلیه. به خاطر آن گزارش ها من را که آن موقع مستشار شعبه ۱۳ دادگاه استان بودم منتظر خدمت کردند. شعبه ۱۳ را حذف کردند، اتفاقا همان روز کانون و کلا تصویب کرد که به من پروانه و کالت بدهند در تهران. کاری که اصلا نمی کردند. مقالاتی در مجله کانون می نوشتم که دکتر سرشار که عضو هیات مدیره کانون بود، خوشش آمده بود. و لابد به جبران آن بود. بعدا خوش بین گفت اشتباه شده و شما برگردید به عدلیه که برگشتم. با اکراه البته. و زمانی که خوش بین وزیر عدلیه بود، مشیر و مشار کارهایش من بودم. می دانست در حق من جفا کرده و سعی می کرد جبران کند. بعد محمد باهری وزیر دادگستری شد. شاه مجلس را منحل کرد. کابینه ترمیم شد. شاه انقلاب سفید راه انداخت به سال ۱۳۴۱. در آن موقع معاون اداره حقوقی دادگستری بودم. بعد یک کمیسیونی در دادگستری گذاشتند که اصول انقلاب شاه دولت را توجیه قانونی کنند. من نوشتم شاه حق تعیین ندارد که این باعث در دسر شد. شاه از مرحوم دکتر امامی پرسیده بود که این آدم نیست که این فضولی ها را می کند. دکتر امامی گفته بود قاضی جوانی است که معتقد است شاه نمی تواند با اعلامیه، وضع قانونی کند. شاه گفته بود در فرانسه شاهان با declaration قانون می گذارند. مرحوم امامی گفته بود این حق در قانون فرانسه پیش بینی شده. ولی در ایران چنین چیزی نداریم. بعدا باهری من را صدا کرد و گفت شما با شاهنشاه مخالفید؟ دستورات شاه را اجرا نمی کنید! گفتم من مأمور اجرای قانونم، نه شاه. گفتم تو را منتظر خدمت می کنم! گفتم من طلبه ای هستم که با ماهی ۵۰ تومان و کمی نان و ماست اداره می شوم. فرستادندم به مازندران. عملا تبعید کردند که یکی، دو سال بیکار بودم. با رتبه ۹ قضایی، شدم دادیار. نرفتم. ترمذ کردم. پرونده را فرستادند دادگاه انتظامی قضات. مرحوم علی آبادی دادستان کل و مرحوم سروری هم رییس دیوان کشور بودند. حمایت کردند. تبرئه شدم. و اینها تا اواخر ۱۳۴۳ بود.

بعد به زحمت آمدن دانشکده حقوق. در این زمان دکتر عاملی وزیر دادگستری بود که همکلاسی من بود در دانشکده حقوق. او بود که موافقت کرد من از دادگستری به دانشکده حقوق بروم. ابتدا خیلی بی من میدان نمی دادند. کم کم با توصیه و حمایت مرحوم دکتر امامی، در جمع استادان پذیرفته شدم. تا این که تدریس مقدمه علم حقوق را برعهده من گذاشتند. کتلم به همین نام، محصول همان سال هاست. اول بار ۱۳۴۹ چاپ شد.

در دانشکده حقوق، مدیر گروه حقوق خصوصی دکتر افشار بود که دنبال پست و مقام بود. می خواست ولیان را بیاورد دانشکده حقوق به عنوان استاد حقوق خصوصی و اسلامی و روستایی. اما در گروه رأی نیاورد. بعد، از طریق هیات امنای دانشگاه که اقبال و اینها بودند و فرح رییس آن بود، برای ولیان ابلاغی صادر کردند. منتها چون گروه از من سمع قبول داشتند، گزارشی نوشتم و یک صورت جلسه درست کردیم در گروه که مقام استادی را باید به اهلش بدهند. عطیه نیست که رییس دانشگاه به کسی بدهد. این مصوبه مدتی در دست دانشجویان بود و اعتصابات هم شد. روزی هم دکتر معتمد رییس دانشگاه من را خواست و گفت مطلب به عرض شاه رسیده و ایشان گفتند ولیان استعفا بدهد. و شما هم ول کنید قضیه را. گفتم ما نگر فتم.

تکه تکه از تاریخ:

تا ماجرای انقلاب پیش آمد. شب هفتم شهیدای ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ جلوی مسجد دانشگاه سخنرانی کردم. در فضای وحشت آن روز کار بزرگی بود. قرار بود دکتر مصطفی رحیمی و حاج سیدجوادی هم صحبت کنند که نظامی ها حمله کردند و جمع به هم خورد. در جریان راهپیمایی ها در زمان انقلاب فعال بودم. سال ۵۷ زمانی که تهران حکومت

نظامی بود، در زمین چمن دانشگاه یک سخنرانی کردم و گفتم افلاطون می گوید نظامیان باید به کار لشکری بپردازند و حکومت باید در دست خردمندان باشد. ظلم این است که یکی جای دیگری بنشیند. قانون حکومت نظامی خلاف قانون اساسی است... و... حوالی مهر ۱۳۵۷ که نجفی وزیر عدلیه بوده، برای سخنرانی در جلسه قضات دعوت شدم. رفتم و از وسط افسران نظامی عبور کردم. چنین فضای سنگینی بود. در آن جلسه خیلی ها بودند. از جمله افتخارچهرمی هم بود. یک کمیسیونی درست کرده بودند برای رسیدگی به مفاسد و اموال اطرافیان دربار.

در آن سخنرانی گفتم چشم عدلیه روشن که یک محکمه اختصاصی دیگری هم درست شده برای رسیدگی به ثروت پهلوی. آن روزها پزشکان گفته بودند اعتصاب می کنیم. قرار بود قضات هم اعتصاب کنند. من در آن سخنرانی گفتم اعتصاب ما با کار است. یک روز را می گذاریم برای کارهای معاضدتی و کمک به مردم و یک روز اعتصاب می کنیم.

سال ۱۳۵۸ شدم رییس دانشکده حقوق که این با رأی همه کارکنان و استادان بود. تا این که در ۱۳۵۹ انقلاب فرهنگی شد و یکسال بعد عذر من را خواستند و پاکسازی کردند. همراه عده دیگری از استادان. این وضع تا دو سال قبل ادامه یافت که رأی پاکسازی در دیوان عدالت شکسته شد. و حالا روزگار کمی با من مهربان شده و می بینید که توانستم تا اینجا بیایم. ماجرای پاکسازی این بود که به دنبال قضیه لایحه قصاص، به همراه عده ای از استادان نامهای نوشتیم و اعتراض کردیم و پیشنهادهایی دادیم. اما مسئولان قضایی را خوش نیامد و فضا علیه ما تند شد. تا بالاخره پاکسازی شدیم. مرحوم بهشتی که مربی در سخنرانی هایش می گفت «آن حقوقدان» کنا منظورش من بودم. عده ای از دوستان به دیوان عدالت شکایت کردند. من نکردم. دنبال اش هم نرفتم. دیگران اقدام کردند (گویا دکتر آزمایش م) و آن ابلاغ اخراج، لغو شد و حالا برگشته ام به دانشکده. اوایل که اخراجم کرده بودند، خجالت می کشیدم بگویم استاد اخراجی ام و کی هستم.

شورای نگهبان:

در زمان انتخابات مجلس خبرگان قانون اساسی، از جانب پنج گروه سیاسی نامزد شدم برای عضویت در آن. جامعه روحانیت مبارز، نهضت آزادی، مسلمانان مبارز، جنبش، مجاهدین (منافقین)، نامزد مشترک اینها بودم. علاوه بر من حاج سیدجوادی (نویسنده) و مرحوم آیت الله طالقانی و دکتر سجایی هم نامزد مشترک آنها بودند. خبر نداشتیم که چه جریان سیاسی پشت پرده است. روحانیت مبارز که دید نهضت آزادی من را نامزد کرده، تبری جستند. در انتخابات، حاج سیدجوادی نفر ۱۱ بود و من نفر ۱۲ که رأی آوردیم. من آنویسنده این یادداشت ها! گفتم بقولون که قانون اساسی کار شماسست. گفت پیداست که کار من نیست. نه نثر آن و نه همه مفاهیم آن. داستان این است که در زمان انقلاب و قبل از پیروزی، نهضت آزادی هیاتی درست کرده بود برای تدوین قانون اساسی. بعد امام خمینی مأموریت داد به آقای دکتر حبیبی که یک هیات ۵ نفره درست کردند که من هم در آن بودم. طرح اولیه قانون اساسی را من نوشتم و عضو ثابت جلسات بودم. همراه دکتر لاهیجی و خود دکتر حبیبی. مدتی هم دکتر میناچی می آمد. مطالب بحث می شد ولی متن را من می نوشتم. بعد که امام آمد ایران، طرح ما را بردند نزد ایشان. امام هم همه ما را دعا کرد و تشکر کرد و گفت بدهید به قم، آقایان علما هم ببینند بعد امضا می کنیم و فرزندم می گذاریم. آن روزها عده ای می گفتند باید مجلس موسسان تشکیل شود، با ما بعد نظرش عوض شد. تا قرار شد امام خمینی بروند قم و با مراجع صحبت کنند. که رفتند و کردند و نکاتی را هم تذکر دادند. بعضی از آنها قبول شد و بعضی رد. بعد طرح قانونی اساسی ما رفت به هیات وزیران. آنجا کار را خراب کردند. حتی مرحوم بازرگان در حاشیه نوشته بود این طرح مارکسیستی است! من رفتم با آقای دکتر سجایی که معاون نخست وزیر در امور انقلاب بود صحبت کردم. که درباره نهادهایی مثل شورای عالی قضایی، شورای نگهبان و مساله استقلال قوه قضاییه حرفمان شد. ساختار شورای نگهبان که در قانون اساسی تهیه دیده بودیم این طوری بود که در موارد نقض قانونی اساسی، دادستان کل کشور باید طرح دعوی می کرد و موضوع می آمد به شورا برای بررسی. سیستم فرانسوی نبود، بلکه طرح شورای نگهبان ما بیشتر شبیه مدل آمریکایی بود که قاضی و مردم عادی هم بتوانند به اصول قانون اساسی استناد کنند. مردم هم مجری و دخیل در قانون اساسی باشند و هم مستفید از آن. زیرا قانون اساسی که پشت درهای بسته بررسی و اجرا شود، به راحتی می شود در آن اخلال کرد. و اگر اعضای شورای نگهبان قانون اساسی را تبیل خود بدانند، به راحتی می شود در آنها نفوذ کرد. اما وقتی مردم مستقیم با قانون اساسی سر و کار داشته باشند و به آن استناد کنند، دیگر نمی شود در تمام مردم نفوذ کرد. باری، در طرح تصویبی هیات وزیران (؟) شورای نگهبان بیشتر یک تالیس ازاری شد و نه قضایی. اصل و فکر و نهاد را گرفتند ولی آن را خراب و عوض کردند.

سفر الجزایر:

پرسیدم آنویسنده این یادداشت ها! که گویا در جشن پیروزی انقلاب الجزایر،



دکتر کاتوزیان در دفتر دکتر محبی

هم درست کنیم. قرار یک روز را ستانان بود. پاکسازی ام پاکسازی پاکسازی به همراه مسئولان موم بهشتی عدای از فدا کردند. اوایل که می نامزد ز، جنبش، نویسند و م که چه امزد کرده، می آوردیم. پیداست مان انقلاب ساسی. بعد دند که من بودم. همراه شد می همه ما می کنیم میل شود، با می کنیم کنند که بعد طرح بازرگان در که معاون ملی قضایی، بهان که در دادستان فرانسوی مردم عادی یون اساسی اجرا شود، و لابلال کرد. و یون اساسی می شود در مستقیم یا باشند و به بود در تمام ح تصویب بهان بیشتر ضایی. اصل آن را خراب

پاداشتها] لاب الجزایر،

حامل پیام امام خمینی شما بوده‌اید همان سفری که مهندس بازرگان عمودی رفت و افقی برگشت (خندید). گفت نه این کار برعهده آقای مجتهد ششتری بود که هم‌سفر بودیم و ایشان پیام امام را در مجلس الجزایر خواند. اما من همراه آن هیات و با آقای مهندس بازرگان و دکتر یزدی و دیگران به الجزایر رفتم. تنها سفر سیاسی من، آن بود. دوست نداشت خیلی توضیح دهد. حرف را برگرداندم.

وزارت دادگستری:

پس از استعفای مرحوم بازرگان، پیشنهاد کرد وزیر دادگستری شوم. گفتم شرطش این است که محاکم اختصاصی و دادگاه انقلاب منحل شود. گفتند امام گفته شما این مسئولیت را قبول کنید با مرحوم باهنر ملاقات کردم و گفتم نظرم همین است و عقب‌نشینی نمی‌کنیم. بعد آقای موسوی اردبیلی تلفن زد و دعوت کرد برای وزارت رفتم و دیدمش. گفتم مسئولان قوه قضاییه نباید عضو حزب جمهوری اسلامی باشند. یک طرح‌هایی داشتم که دادم و گفتم. بعد مرحوم بهشتی تلفن کرد. باز گفتم رییس دیوان کشور و قضات نباید عضو حزب باشند. گفت شما بیایید. کمک کنید. شما برادر و بزرگ‌تر ما هستید. گفتم باید از حزب استعفا دهید. گفت این حرف شما شرعی نیست. گفتم شرع به ما یاد ندهید. مرحوم بهشتی گفت شما بیایید، من استعفا می‌دهم. گفتم شما اول از حزب جمهوری اسلامی استعفا کنید بعد من می‌آیم که عصبانی شد و تلفن را قطع کرد. بعد ماجرای شورای نگهبان پیش آمد. من (نویسنده این یادداشت‌ها) گفتم گویا دکتر جعفری لنگرودی و شما نامزد عضویت اولین شورای نگهبان بودید. چرا نرفتید؟ گفت ماجرای دارد. آقای موسوی اردبیلی پیشنهاد کرده بود که من عضو شورای نگهبان شوم. نیز دکتر جعفری لنگرودی. من رفتم. اما دکتر جعفری لنگرودی رفت. اما در آخرین روز، انصراف داد. من (نویسنده یادداشت‌ها) گفتم درست است که عده‌ای خواسته‌اند از شما دو تن امتحان فقه بگیرند و شما نپذیرفته‌اید و کنار تان گذاشته‌اند؟ گفت نه.

این روزها:

گفت این روزها بیشتر به فلسفه حقوق علاقه‌مند شدم و روی آن کار می‌کنم. مفهوم عدالت دغدغه همیشه من بوده است. معمولاً دو گروه آدم‌ها از قانون می‌گریزند: عده‌ای ضد قانون و لابی‌هایی که قانون را مانع منافع و اهداف خود می‌دانند. و عده‌ای که به دنبال عدالت‌اند و از کلمات ظاهری قانونی می‌گریزند تا راه را برای اجرای عدالت باز کنند. گاهی بعضی‌ها در بحث‌ها می‌گویند آقا عبارت قانون این است و نمی‌شود طور دیگری از آن استنباط یا تفسیر کرد. من جواب می‌دهم من هم به اندازه شما خواندن و تفسیر قانون را می‌دانم. ولی نباید در زندان الفاظ ماند. این کلمات برای خدمت به هدف مقدس و بالاتری است که عدالت باشد. البته این کار، روش لازم دارد و افراط در آن خطرناک است.

من گفتم (نویسنده یادداشت‌ها) دلبستگی شما به عدالت در کارهایتان محسوس است. اما آزادی در آثار مغفول است. چرا به آزادی بها نمی‌دهید؟ گفت آزادی، محصول کرامت انسان است و منشاء حقوق و مسئولیت‌های انسان است. اما حقوق، باید حد و مرز آن را تنظیم کند. در کنار عدالت، نظم هم لازم است. گفتم کدام مقدم است به نظر شما؟ اول نان یا آزادی؟ گفت این بحث سر از سوسیالیسم درمی‌آورد. کار سیاستمداران است. حقوق، بدون قدرت دولت ناقص است. دولت‌ها (و قدرت) همیشه در مقابل آزادی‌اند. گفتم: این دیالوگ بین آزادی و قدرت مشکل همیشه بشر بوده حقوق در این میان چه نقشی دارد؟ حامی عدالت است یا آزادی؟ و اگر تزامنی رخ داد، کدام مهم‌تر است؟ گفت تنظیم قواعد آزادی، برعهده حقوق است. اما حقوق یک پدیده مکانیکی نیست. یک موجود زنده است و خودش را تطبیق می‌دهد با نیازها. گفتم: اصرار بیش از حد بر عدالت بدون آزادی، بهانه خوبی است برای اصحاب قدرت که جلوی آزادی را بگیرند. گفت: حکومت قانون می‌تواند جلوی این زیاده‌خواهی دولت را بگیرد. من گفتم: شما به کانت خیلی اهمیت می‌دهید چرا به نئوکانتی‌ها مثل «رالز» اعتنایی ندارید. این مفهوم عدالت و خیر عمومی و منافع جمعی و امثال آنها، گاه فریب‌دهنده است و بهانه‌های است در دست اصحاب قدرت. عدالت بدون آزادی، لغزشگاه است. گفت تا خود کانت هست، چه نیازی به نئوکانتی‌ها و این بحث قدیمی است. حقوق باید مراقب نظم هم باشد. بحث بالا گرفت. من شاگرد بودم و سکوت کردم. (بعدها تخریر - بعدها دیدم در آثارش به این نکته پرداخته و از رالز و اریک فروم نقل قول‌های زیادی می‌کند)

از خانواده و فرزندان:

می‌گفت آقای کاتوزیان پسرعموم است. خانم کاتوزیان که حسینی‌ها ارشاد صحبت می‌کرد، دختر عمه‌ام است. حاج اصغر سیدجوادی شوهر خواهرم است. مدتی هم در جنبش با ایشان کار می‌کردم و مقالاتی چاپ کردم آنجا. دو پسر دارم: بهزاد ۳۰ ساله مهندس برق است ولی کار نمی‌کند در یک موسسه مالی بیمه کار می‌کند. پس از دیپلم رفته آمریکا و همان‌جا مانده است. بهرام ۳۷ ساله فوق لیسانس الکترونیک دارد. الان فوق لیسانس روانشناسی می‌خواند. او هم در آمریکا است. وقتی می‌روم آمریکا - سالی یکبار - برای دیدن بچه‌هاست، ولی کار اصلی‌ام در آنجا رفتن به کتابخانه‌ها و تحقیق و کار علمی کردن.

من (نویسنده این یادداشت‌ها) گفتم شنیدم شما به عوالم هنر هم دلبستگی دارید. گویا صدای خوشی هم دارید. درست است؟ گفت بله. به موزه‌ها علاقه‌مندم. امروز هم رفتم. آمستردام به دیدن «رایز موزه» که جالب بود. اخوی من نقاش است. مرتضی کاتوزیان. دو برادر دیگر نیز نقاش‌اند. اما این که خودش چه سازی می‌نوازد، حرفی نزد. گفتم بالاخره صدای خوشی دارید یا نه؟ گفت ردیف‌های موسیقی ایران را می‌شناسم. و با بعضی استادان موسیقی در دبیرستان هم‌کلاس بودیم، مانند مهندس خرم. دوباره پرسیدم سازی می‌نوازید یا آواز می‌خوانید. پاسخ نداد. من هم اصرار نکردم.

گفتم از مشخصات نثر شما، پاکیزه‌نویسی و رعایت نکات دستوری و زبانی است. نثر شما سبک خودش را پیدا کرده. ادب حقوقی هم مقوله‌ای است از مقولات. با این که زبان حقوق، اصولاً مغلق و متصلب و آرکاییک است، شما نثر پاکیزه و خوش خوانی دارید. در ادبیات فارسی کار کرده‌اید؟ آقای دکتر صفایی می‌گفت کلاس‌های دانشکده ادبیات را می‌رفته شما چه؟ گفت نه. من کلاس نمی‌رفتم ولی سعی می‌کردم درست و مفهوم بنویسم. این امر ذوقی است و کلاس معلم دبیرستان آقای میرافضلی من را متوجه اهمیت ادبیات کرد و بعد هم مطالعه متون کهن فارسی. از این که این نکته را دیده بودم و گفتم خوشش آمد.



تا ساعت‌ها نشستیم و محفل گل انداخت. شب از دسته گذشت. همتاها یک رباعی نوشتیم و دادم به ایشان. آخر فردا عازم آمریکاست.

آوازه تو گذشته از حد شیاع

قول هو قد حصل فیه الاجماع

چندان که تو خوبی شب هجرانتم

چون محفل انس است نه آیین وداع

و امروز:

مرگ او، مانند هر انسان بزرگ و اثرگذار دیگری، سخت است و تا بر ما هموار شود، راه درازی در پیش است. این که او را بی‌جان‌ترین و بی‌جایگزین‌ترین بخوانیم، گزافه است. و گزافه، دروغ است. همچنان که پیشینیان او با همه بزرگی که داشتند، بی‌جان‌ترین نماندند. دیگری آمدند و کار را دو گام جلو بردند. بی‌گمان، کاتوزیان هم مانند هر استاد دیگری، شاگردانی تربیت کرده که هر یک امروز حقوقدانانی‌اند، برجسته و عالمانی در جای خود نشستند. هر چه هستند، تکرار استاد خود نیستند. همچنان که دکتر کاتوزیان، تکرار استادان خود نبود. و ذلک من عزم‌المور.

مرثیه‌نویسی و سوگواری برای بزرگان - خصوصاً اگر عزیز باشند - البته سنت خوبی است و نشانه عواطف انسانی و ادای احترام به مردگان است. اما مبالغه و تکرار آن، خنک‌کاری است که بیشتر به درد زندگان می‌خورد. به قول نویسندگانی خوب است مردگان را راحت بگذاریم و پس از مرگ، به آنها نمره انضباط بدهیم. در کار آنها منصفانه نظر کنیم و ببینیم در مقیاس بشری، چه کردند و چه نکردند. چه نیازی به گزافه‌گویی و مدح‌های سبک.

دکتر امیرناصر کاتوزیان، بی‌گمان انسانی بود شریفه، پاک، صادق، با طبعی بلند و استغنائی مثال‌زدنی. ایضا استاد برجسته و حقوقدانی بود برجسته و معیار. از میراث گذشتگان به خوبی استفاده کرد و بر آن افزود. به نظر من بزرگ‌ترین سهم او در افزودن به این میراث این است که نظام حقوق مدنی ایران را بازنویسی کرد و از مباحث حقوقی، مدنی - آنچنان که نیاز روزگار ماست - یک تبویب تازه و خوانشی نو به دست داد. میراثی بس بزرگ برای نسل‌های آینده. «کار چنین خواجه - به جای مرگ او - نه کاری است، خرد». لازم نیست به او لقبی داده شود که بیشتر از آنکه روح او را شاد کند، مسئولیت‌های بزرگ - در حد مسئولیت پدری در قبال فرزندان ناخلف و نافرمان‌بردار - برایش به دنبال آورد. اسطوره‌سازی، بیش از آنکه به کار خود اسطوره‌ها بیاید، ناتوانی‌ها و ناکامی‌های سازندگان را نشان می‌دهد. هیچ اسطوره‌های روی رستگاری ندیده و همه از زهدان تراژدی بیرون می‌آیند. اسطوره‌ها کامروانمی‌شوند.

دو، سه سال قبل در کنگره ملی و کلا در اصفهان او را دیدم. ساعتی در کنارش بودم. ترجمه کتاب «فلسفه حقوق بین‌الملل» را برایش فرستاده بودم. دیده بودم، گفتم شما «کانتی» هستید و نویسنده کتاب هم، «کانتی» است البته «فئو - کانتی». سخن‌ها گفت به ستایش محتوی و متن و این که خوشحال است که در عرصه حقوق بین‌الملل هم کسانی به همان راه می‌روند که او در عرصه حقوق داخلی. دیگر دیداری دست نداد. تا آن روز که پیکرش در پیشگاه دانشکده حقوق به بلندی قامت راستی و دانش، استوار ایستاده بود و بر دست سه نسل از استادان و دانشجویان و دیگر دلدادگان عدالت و آزادی، پرواز کرد.

باری از زبان سعیدی بگویم:

رحم‌المعشر الماضین

که به مردی قدم سپردندی

راحت جان بندگان خدای

راحت جان خود شمردندی